

< تاوان خیانت:



#تاوان_خیانت3

#پارت_2

دوباره پوزخندی زد و با لحن کثیفی گفت:
-دو دقیقه مونده بود تا سوراخشو فتح کنم.
حرفش مثل یه جرقه تو انبار باروت بود که آتیش گرفتم.
سرمو محکم کوبیدم به بینیش.
-آخ...

دستشو روی دماغش گذاشت اما هنوز آرام نشده بودم. دستمو عقب
بردم تا بزنمش اما لوته خودشو بهم کوبید و چند قدم عقب رفتم.
تا خواستم بهش حمله کنم الکس خودشو بینمون انداخت و دستمو
گرفت.

-بریم آدریا.

-برو کنار، یه بار باید حسابشو بزارم کف دستش.
مارسلو توی زمین انداخت و جلو اومد.

-شاخ شدی جوجه، بیا جلو ببینم چی کار می کنی.
دستشو توی جیش برد و بیرون آورد. چاقوی کوچیک توی دستش برقی زد.

تو یه حرکت سریع الکس رو کنار زدم و با پام زیر دستش زدم. چاقو از توی دستش پرت شد و روی زمین افتاد.
نگاهم به چاقو بود که نفهمیدم لوته کی بهم رسید و با سر توی سینه ام کوبید.

تلو تلو خوردم و عقب رفتم. قبل از اینکه ضربه دومو بزنه الکس لگدی به زانوی لوته زد و دستمو گرفت و دوید!

مجبور شدم پشت سرش بدوام و همونجوری داد کشیدم:
-چیکار می کنی؟

الکس هم مثل خودم داد زد:

-چاقو رو ندیدی؟ دو روز مونده فارغ التحصیل بشیم می خوای همه چیز خراب بشه.

حالا حسابی ازشون دور شده بودیم، وایستادم و الکس رو هم مجبور کردم بایسته.

روی پاهاش خم شد و تند تند نفس عمیق کشید.

-ببینمت چیکارت کرده.

دستمو زیر چونش گذاشتم و سرشو بلند کردم.

گوشه لبش زخم شده بود و دماغشم حسابی متورم شده بود.

-بیا بریم صورتتو بشور چسب بزن، اینجوری نمیشه بریم خونه.

الکس خندید و دستشو روی لبش کشید.

-آیی...

-نکن!!

-شانس آوردی دماغ خودت چیزی نشد.

-بازوش رو سمت سرویس کشیدم و گفتم:

-بد شد فرار کردیم، حالا همه جا پر می کنه.

-دیگه مهم نیست فقط دو روز لعنتی مونده.

-و البته مهمونی شبش.

-ایول عشق و حال.

توی سرویس کشیدمش و سمت شیر آب رفتیم. از آینه نگاهی به خودم

انداختم، به غیر از موهام همه چیز مرتب بود.

الکس چندتا مشتش پر آب به صورتش زد، چند قطره هم روی من پاچید.

-هی آروم.

با خنده صورتش رو تند شست و موهاشو مرتب کرد. سمتم برگشت و

چشماشو ریز کرد.

رد نگاهشو گرفتم و به یقه پیرهنم رسیدم.

-چیزی شده؟

< تاوان خیانت:





#تاوان_خیانت3

#پارت_3

-رد مایا مونده.

-مگه مایا رد داره؟

منتظر جوابش نمودم و به آینه نزدیکتر شدم. سرمو کج کردم که رد رژ لب مایا رو دیدم. موقع بوسیدنمون لب هاش به جای گردنم به یقه پیرهنم خورد بود.

شیر آب رو باز کردم و سعی کردم بشورمش.

-اوه خوب شد دیدیم وگرنه آوا این دفعه می کشتتم.

الکس سمتم برگشت و گفت:

-خودتو خیس آب کردی نتونستی پاک کنی!

-لعنتی پاک نمیشه خو.

-برو اونور ببینم چیکار می کنم.

سری تکون دادم و دستامو پایین آوردم. الکس یه دکمه ی دیگه لباسمو

باز کرد و با دیدن بدنم گفت:

-جون لختی.

-مرتیکه هیز.

قهقهه ای زدیم و الکس مشغول شد. به زور آب و مایع تونست رد رز رو پاک کنه.

-نبند دکمتو بزار هوا بخوره زودتر خشک بشه.

نگاهی به هیکل سرتا پا خیسم کردم و گفتم:

-گند زدیم رفت، حالا از کجا معلوم مامان خونه باشه و ببینه.

-دیگه الان دیره برای پیشمون شدن موش کوچولو.

اخمی کردم و سمتش خیز گرفتم.

-من موشم؟

الکس از زیر دستم فرار کرد و گفت:

-یه موش خیسه.

تندتر دنبالش دویدم ولی الکس از خالی بودن حیاط استفاده کرد و با

تمام سرعت سمت پارکینگ مدرسه دوید.

خیلی زودتر از من به پارکینگ رسید و با سوئیچ ریموتو زد و سوار شد.

جلوی ماشین روی زانوهام خم شدم تا نفس عمیق بکشم. لعنتی هیچ

وقت به سرعت الکس نمیرسم.

-چی شد جناب موش خیسه پیر؟

-نشونت میدم الکس.

با این حرفم ماشین رو روشن کرد و گازی بهش داد.

-پس خودت تنها بیا خونه.

با دستم چندتا ضربه به کاپوت زدم تا حرکت نکنه و خودمو سمت شاگرد

رسوندم و دستگیره رو کشیدم.

-قفلشو بزن الكس.
تخس ابرو هاشو بالا انداخت و گفت:
-نه گازم می گیری.
-پس خودت تنهایی برو خونه جواب شایانم بده صورتت چی شده.
-وای مگه امروز بابا خونه است؟
شونه ای بالا انداختم و گفتم:
-تا جایی که می دونم نه شیفته، نه عمل داره، نه جلسه.
خیلی سریع قفل ماشینو زد و گفت:
-بفرما داداش گلم، چرا سرپا وایستادی عشق من؟

< تاوان خیانت:



#تاوان_خیانت3

#پارت_4

ابرویی براش بالا انداختم و گفتم:
-نه دیگه پشیمون شدم می خوام با مایا برم بیرون.

با پیروزی نگاهش کردم و تا خواستم برم یه دفعه خم شد و دستمو کشید!

با سر داخل ماشین کشیده شدم و پاهام به هم گره خورد.
-هوی!...

صاف نشست و در رو بست و سریع قفل رو زد. چشم غره ای بهش رفتم و خواستم قفل در رو بزنم اما الکس زودتر از من دست به کار شد و گفت:
-لیزا قفلو باز نکن.

-بله آقای شماره دو.

-لیزا! زود درو باز کن.

-متاسفم دستوره.

-آفرین لیزا یه جایزه پیشم داری.

چشم غره ای به الکس رفتم که حرکت کرد.

-لیزای آدم فروش، دیگه روغنتو چک نمی کنم.

-من نمی تونم پا روی قوالم بزارم آقا.

-حالا شدم آقا؟

-شما همیشه برای من آقای شماره یک هستید.

-باور ندارم، تو منو حبس کردی دختر بد.

الکس قهقهه ای زد که با آرنجم به پهلوش کوبیدم.

-چیه دارم ماشینمو تربیت می کنم.

-آخجون منم شیطونی یادش میدم.

-از همون اولم شریک شدن با تو اشتباه بود.

الکس چشماشو چرخوند و گفت:

-کی بود می گفت می خوام رو پای خودم وایستم و مجبور شدیم هفته ای بیست ساعت کار کنیم اگه میزاشتیم شایان و نریمان برامون ماشین بخرن الان دوتا داشتیم.

-من که به لیزا راضیم.

-مرسی آقا، یاد بگیر الکس.

-جانم؟ ببین بی ادبش کردی آدریا.

خمیازه ای کشیدم و گفتم:

-حقته، آه چرا نمیرسیم مردم از خستگی.

-خسته بودی حالا، اونجوری به جون مایا افتادی.

-کی گفته؟

-کسی نگفته خودم دیدم، تو حلق هم بودید منم برای اینکه مزاحم نشم داشتم می رفتم کتابخونه.

-نگفتم تنها نرو جاهای خلوت، مارسلو زخم خورده.

-وای می بینی چه جوری آتیشش زدم که هی جلیز ولیز میکنه.

-بله تا تلافی نکنه دست از سرت برنمی داره.

-عوضش دلم خنک شد اون قلدر و ضایع کردم، امروزم غافلگیرم کرد لعنتی وگرنه از پیشش برمی اومدم.

-حسابشو میزارم کف دستش پسره ی عوضیو.

-من یه فکر بهتر دارم بریم اتاقم نقشمو بهت بگم.

نفهمیدم کی به خونه رسیدیم! الکس ماشینو پارک کرد و با هم پیاده

شدیم.

< تاوان خیانت:



#تاوان_خیانت3

#پارت_5

از پارکینگ بیرون اومدیم و تا وارد حیاط شدیم ای جی سمتم دوید.

دستامو به دو طرف باز کردم و ای جی توی بغلم پرید.

-چطوری پسر؟

زبونشو برام بیرون آورد و با اشتیاق نگاهم کرد.

خندیدم و گفتم:

-بازم آوا انداختت بیرون؟

با این حرفم دمشو تکون داد. الکس خندید و دستشو روی سر و گردن ای

جی کشید و گفت:

-من موندم آوا از سگ بدش میاد چطوری نیما رو نکشت اینو برات گرفت.

-حتما ازش می پرسم.

-آدریا بدجنس نشو.

ای جی رو زمین گذاشتم و سمت خونه رفتم.

-خب حالا من سر آوا رو گرم می کنم تو یواشکی برو اتاقت صورتتو درست کن بعد بیا پایین.

-باشه دمت گرم.

درو آروم باز کردم و سرکی به داخل کشیدم، هیچکس توی سالن نبود با دستم به الکس اشاره کردم. آروم داخل رفتم و اونم پشت سرم داخل اومد و پیچ زد:

-دیگه وقتشه نردبون نجات و فرارو درست کنیم.

سرمو به نشونه موافقت تکون دادم.

نگاهمو دور خونه چرخوندم و با ندیدن آوا چند قدم دیگه جلو رفتیم.

داشتیم سمت پله ها می رفتیم که صدای آوا رو از آشپزخونه شنیدم.

با دستم تند به الکس اشاره کردم و اونم با تمام سرعت سمت پله ها دوید و بالا رفت.

-آدریان!

با لبخند سمتش برگشتم و گفتم:

-سلام مامی جونم.

اونم لبخندی زد و جلو اومد.

-اون الکس بود با عجله بالا رفت؟

-اوم آره، دستشویی داشت.

تا خواست چیزی بگه چشمش به ای جی خورد و یه قدم عقب رفت.

-باز اینو آوردی تو خونه.
سریع خم شدم و بغلش کردم.
-اینجوری نگو آوا جونم، ناراحت میشه.
نفس عمیقی کشید و گفت:
-برو بالا لباساتو عوض کن با الکس بیا پایین براتون غذا گرم می کنم.
-باشه.
تند از پله ها بالا رفتم و ای جیو زمین گذاشتم. در اتاق الکس رو باز کردم
و داخل رفتم.
-چیکار کردی؟
سمتم برگشت و گفت:
چسب زخمامو پیدا نمی کنم.

< تاوان خیانت:



#تاوان_خیانت3

#پارت_6

جلو رفتم و دستامو روی چوَنش گذاشتم.

-چسب زخم خوب نیست می فهمن.

برگشتم و نگاهی به میز دراورش انداختم. کشوی اول رو بیرون کشیدم و کرم پودرهاش رو دیدم.

براش و پد و کرم رو برداشتم و گفتم:

-کاورش می کنیم، اینجوری کسی نمی فهمه.

-هی من از اینا بدم میاد بازم کارم بهشون گیر می افته.

-مجبوریم الان وگرنه جشن بی جشن. ددی نمیزاره بریم.

لباش آویزون شد و روی صندلیش نشست.

کرم پودر رو برداشتم و به صورتش زدم و با پد و بعد براش صورتشو کاور کردم.

-بیا از روز اولتم بهتر شدی.

چشم غره ای بهم رفت و سمت آینه برگشت. نگاهی به خودش انداخت و گفت:

-نه بابا حرفه ای شدی، زیاد روی مایا تمرین کردی کلک.

-قضیه من و مایا اونقدر جدی نیست.

الکس خواست چیزی بگه که در اتاقش باز شد.

-سلام بچه ها.

به عقب برگشتم و شایان رو دیدم. الکس با صدای بلندی گفت:

-سلام دد.

شایان جلو اومد و لپم رو کشید و گفت:

-سلامتو خوردی فسقلی؟

دستمو روی لپم گذاشتم و نالیدم:

-دَد، کندی.

ابروش رو بالا انداخت که سریع اضافه کردم:

-سلام، سلام.

خندید و موهای الکس رو بهم ریخت.

-برید پایین مامانتون میزو چیده.

تازه یاد غذا افتادم و سمت در دویدم.

-لباسمو عوض نکردم.

ای جی در اتاقمو باز کرده بود و داخل رفته بود. وارد اتاقم شدم و پیرهنم

رو در آوردم و توی سبد لباس های کثیف انداختم.

جوراب و شلوارم هم همونجا شوت کردم و یه تی شرت و شلوار پوشیدم.

غذای خشک ای جی رو از توی کمد در آوردم و توی ظرفش ریختم.

-بدو پسر خوب.

ای جی با دیدن ظرف پر غذاش از روی تشکش بلند شد و سمتم دوید.

-تا غذاتو بخوری منم برگشتم، اتاقمو بهم نریزی.

با خوشحالی نگاهم کرد و دمش رو تکون داد.

چندبار سرش رو نوازش کردم و بعد داخل سرویس رفتم. دست و صورتمو

شستم و بیرون رفتم.

-کجایی آدریا؟

-اومدم.

یه بار دیگه به سگم نگاه کردم، همه چیز مرتب بود. بیرون رفتم و در رو نیمه باز گذاشتم.

کنار الکس رفتم و برای اینکه شایان نشنوه آروم زمزمه کردم:
-نفهمید که؟

ابروهاش رو بالا انداخت که خیالم راحت شد.
باهم پایین رفتیم و وارد آشپزخونه شدیم.
آوا پشت میز نشسته بود، کنارش نشستم و شایان و الکس هم رو به رومون نشستن.

کمی از غذا ریختم و مشغول خوردن شدیم.
-روزای آخر چطوره؟

-همه چیز خوبه مامان.

-یعنی امیدوار باشم بدون هیچ مشکلی این هفته تموم میشه؟
سرم رو تکیه دادم و گفتم:

-همه چیز تحت کنترله.

الکس هم سریع حرفم رو تایید کرد.

< تاوان خیانت:



#تاوان_خیانت3

#پارت_7

آوا لبخندی زد و لیوان آب رو برداشت و کمی ازش خورد.
-پس من برم به نیما زنگ بزنم زودتر خودشو برسونه برای مراسمتون.
یه قاشق دیگه توی دهنم گذاشتم. شایان هم بلند شد و گفت:
-با هم بریم یکم دعواش کنم. انقدر که کار می کنه برای ما وقت نمیزاره،
اگه برای مراسم بچه ها نرسه دیگه نمیزارم خونه بیاد.
آوا مشتی به کمر شایان زد و گفت:
-اینجوری نگو پشت نیما داره زحمت می کشه.
شایان دست آوا رو کشید و از آشپزخونه بیرون برد اما صداش همچنان
به گوشم می رسید.
-جلوشم میگم بریم زنگ بزنیم عشقم.
مشغول غدام شدم که ضربه ای به پام خورد.
-هوی چته؟
-یه ساعته دارم صدات می کنم کجایی؟
-ذهنم مشغول بود، چیکار داری؟
-زود بخور بریم بالا نقشه بکشیم برای مارسلو.
-باشه باید حسابی ضایعش کنیم.
تند غدامونو خوردیم و بلند شدیم. از پله ها بالا رفتیم و الکس توی اتاقم

اومد.

ماژیک و تخت وایت بردمو برداشت و شروع کرد به توضیح دادن نقشه اش.

بعد از کلی سر و کله ی هم زدن دوتایی یه نقشه عالی کشیدیم.
-این شدش.

سرمو تگون دادم و ماژیکو برداشتم تا روی تخته علامت بزnm ای جی روی وسایل بینمون پرید.

الکس سریع بغلش کرد و گفت:

-هی پسر خرابش کردی.

ای جی لیسی به الکس زد و منتظر نگاهش کرد.

-بازی دلت می خواد؟

دوباره ای جی لیسش زد و روی الکس افتاد و اونم به پشت روی تختم

افتاد. شروع کردن مثل همیشه کشتی گرفتن.

-بیاید بریم حیاط هم با ای جی بازی کنیم هم یه ویدیو بگیریم.

-ایول الان آماده میشیم.

< تاوان خیانت:



#تاوان_خیانت3

#پارت_8

وسایلی که می خواستم با اسباب بازی ای جی رو برداشتم. الکس از جلوی
آینه کنار اومد و گفت:

-خوب شدم؟

موهای کوتاهشو مثل گوجه بسته بود و صورتشم دوباره کرم زد تا چیزی
معلوم نشه.

سرم رو تگون دادم و با هم بیرون رفتیم.

گوشیمو روی پایه تنظیم کردم و الکس هم ای جی رو بازی می داد.

-یه برنامه هم باید برای کلیپ پست بنویسیم.

-یه چالش تازه ترند شده اونم خوبه انجام بدیم، تازه عکس و کلیپ های
مراسم و جشنم هستن.

-اوه پس این هفته حسابی می ترکونیم.

-فکر کنم یه ده هزارتایی زیاد بشیم. بیا تو کادر الکس.

با دست به ای جی اشاره کردم، توی کادر که اومدن زدم روی فیلم برداری.

با حرکت دستم الکس شروع کرد، ای جی روی پاهاش بلند شد و دستاشو

روی سینه ی الکس گذاشت و زبونشو بیرون درآورد.

الکس اسباب بازیشو بالاتر برد و ای جی پرید...

-عالی شد.

-واقعا؟ اولین باره یه بار کلیپ پر می‌کنی!

-ازش یه چهارده ثانیه خوب درمیا، خب منم اومدم بازی.

دیسک فریزی رو برداشتم و تکون دادمش تا ببینن. توجه ای جی که بهش جلب شد توی هوا پرتاب کردم و ای جی دنبالش دوید.

با لبخند به سگ شیطونم نگاه می کردم که با دو سمتم اومد و فریزی رو جلوی پام انداخت.

خم شدم و دوباره برداشتم و بعد از چندتا حرکات نمایشی دوباره پرتش کردم.

برگشتم سمت الکس که یه دفعه آب با شدت توی صورتم پاچیده شد!
-الکس!

قهقه ای زد و سر شیلنگ آب رو پایین تر گرفت. سمتش حمله کردم که دادی کشید و شیلنگ رو تند بالا و پایین کرد.

یه دستمو جلوی چشمم گرفتم و سمتش دویدم.

-نیا نیا خیست می کنم.

-بیشتر از این واقعا؟

شیلنگو روی زمین انداخت و فرار کرد و منم دنبالش دویدم.

ای جی هم پشت سرمون شروع کرد به دویدن. دستمو دراز کردم تا الکسو بگیرم که پاش به سنگ گیر کرد و روی زمین افتاد.

خندید و غلتی زد.

-بخدا آدریا...

حرفش با پریدنم روش تبدیل به جیغ و داد بلندی شد.

-بازم بازی خوردی خنگول.

ابروهام بالا پرید و بلند شدم.

-نشونت میدم بچه پررو.

دوباره دنبالش دویدم اما الکس سمت در حیاط دوید. کم مونده بود بگیرمش که در حیاط باز شد و نریمان داخل اومد.

الکس سریع پشتش پناه گرفت و داد زد:

-دَد نجاتم بده باز آدریا هاپو شد.

دستم دراز کردم تا بگیرمش اما نریمان دستامو تو هوا گرفت و گفت:

-اوه پسر شیطونم چیکار می کنی؟

-برو کنار دد، باید حسابشو برسم.

الکس سرشو از زیر بازوی نریمان بیرون آورد و زبونی برام درآورد.

تا خواستم سمتش خیز بگیرم نریمان بغلم کرد بازوهاشو دورم حلقه کرد.

-اوه تو چرا خیس آبی؟

-دست گله الکس خانه.

-خیر دروغ میگه دد، گوش نکن به حرفش.

نریمان با شیطنت نگاهمون کرد و گفت:

-اصلا هر کی بیشتر خیس بشه.

-جانم؟

نریمان کیفشو توی باغچه پرت کرد و دست جفتمونو گرفت و دوید.

-بدوید تنبلا.

پشت سرش کشیده می شدیم تا اینکه رسیدیم به حیاط پشتی!

من و الکس نگاهی به هم انداختیم، با دیدن استخر تازه نیت شوم

نریمانو فهمیدیم.

تا خواستیم مخالفت کنیم دستامونو کشید. با الکس همزمان داد زدیم:
-نه...

به کلمه ی دوم نرسیدیم که تا سر داخل آب فرو رفتیم.
خودمو بالا کشیدم و با دست روی صورتم کشیدم. نفس عمیقی کشیدم و
داد زدم:
-دد این چه کاری بود!

< تاوان خیانت:



#تاوان_خیانت3

#پارت_10

نریمان با دست محکم روی آب زد که با شدت سمتمون پاچیده شد.
-مگه نمی خواستی تلافی کنی الان الکس خیس شدش.
آب روی صورتمو با دست پاک کردم و گفتم:
-مثل اینکه الان خودمم دوباره خیس شدم.

دد شونه ای بالا انداخت و مثل همه موقع هایی که نصحیت می کرد گفت:

-عزیزم انتقام شمشیر دو لبه اس، وقتی داری تلافی می کنی باید بدونی ممکنه خودتم آسیب ببینی.

با چشمای گرد شده نگاهش کردم. الکس خودشو تو بغل نریمان انداخت و لپش رو محکم بوسید و گفت:
-مرسی نریمان جونم.

شکلکی برای الکس در آوردم و سمت لبه ی استخر شنا کردم.
هنوز به لبه ی استخر نرسیده بودم که دد یه طرفم و الکس یه طرف دیگم اومدن. نگاهی به همدیگه انداختن و نریمان با سر چیزو تایید کرد.
سریع و ایستادم و گفتم:
-چه فکر شومی تو سرتونه؟

الکس و نریمان یه دفعه دستاشونو روی شونم گذاشتن.
داد بلندی کشیدم و به زیر آب کشیده شدم!
دست و پا زدم تا خودم نجات بدم اما دوباره وسط استخر کشیدم.
سرمو از زیر آب بیرون آوردم و با سرفه آبی که خورده بودمو بیرون ریختم.
خیلی... خیلی...

نفس عمیقی کشیدم که نریمان به پشتم زد و گفت:
-حالا آروم نفس بکش وقت داری فحش بدی.
اخمی کردم و گفتم:
-این چه کاری بود؟

شیطون نگاهم کرد و گفت:

-کدوم کار؟ من که چیزی یادم نمیاد، مگه نیومدیم اینجا شنا کنیم؟

الکس تند تند سرشو تکون داد و گفت:

-آره اومدیم شنا کنیم.

-وای... من دیگه نمی تونم.

از زیر دستشون فرار کردم و با تمام سرعتم سمت لبه ی استخر شنا کردم.

-دارید چیکار می کنید؟

با صدای مامان هر سه وایستادیم و سرمونو از زیر آب بیرون آوردیم.

نریمان آروم پچ زد:

-نگفتید مامانتون خونه است!

منم مثل خودش آروم پچ پچ کردم:

-مگه فرصت دادی دَد؟

-چرا با لباس رفتید تو استخر؟

نریمان شنا کرد، لبه ی استخرو گرفت و گفت:

-یکی از اسباب بازیای ای جی افتاد تو آب رفتیم بیاریم.

-آقای دروغگو، بگو باز بچه ها رو دیدم همه چیزو از یاد بردم.

-عشق من!

مامان با قهر رو برگردوند، قبل از اینکه بتونه قدمی برداره نریمان دستشو و

گرفت و سمت خودش کشید.

صدای جیغ مامی و داد من و الکس با هم بلند شد.

< تاوان خیانت:



#تاوان_خیانت3

#پارت_11

تا مامان از زیر آب بیرون اومد جیغ بلندتری کشید.
-عشقم حنجره ات آسیب دید!
انگار آوا رو آتیش زدن که شروع کرد به مشت کوبیدن.
نریمان دستاشو سپر صورتش کرد و داد زد:
-نامردا کمک!...
با این حرفش تازه به خودمون اومدیم و با الکس جلو اومدیم.
دوتایی آوا رو گرفتیم و عقب کشیدیم.
-مامان چیزی نشد که.
الکس سرشو تگون داد و گفت:
-فقط یکم خیس شدی همین.
مامان چندتا نفس عمیق کشید تا خودشو آروم کنه اما انگار زیاد موفق
نبود که یهو سر نریمان داد زد:

-دیگه حق نداری انگشتت بهم بخوره.

دد بی توجه جلو اومد و مامانو محکم بغل کرد.

آوا دست و پا می زد تا از بغلش بیرون بیاد اما تقلاهاش بی فایده بود. تا لب هاشون روی همدیگه رفت به الکس اشاره کردم و بی سر و صدا از استخر بیرون زدیم.

آب از سر و بدنم روی زمین چکه می کرد و لباس هام به تنم چسبیده بودن. وضعیت افتضاحی بود و از اون بدتر راه رفتنمون بود، درست مثل پنگوئن شده بودیم!

ویشگونی از بازوی الکس گرفتم که داد زد:

-چیه باز؟

-که مرسی نریمان جونم؟ برای من نقشه می کشی؟

-بد نشو دیگه حالا یکم بهت خوش گذشت.

چشم غره ای بهش رفتم. جلوی در که رسیدیم به شیشه ها کوبیدیم.

شایان از توی سالن رد شد که نگاهش به ما افتاد و جلو اومد.

-این چه ریختیه؟

-دد دوتا حوله میاری بیاییم تو، گند نخوره به خونه.

-آره صبر کنین الان میام.

سریع ازمون دور شد. این پا و اون پا می کردیم که با دوتا حوله تن پوش برگشت.

-لباساتونو اون زیر دربیارید بعد بیایید داخل.

راست می گفت از لباس هامون با وجود حوله بازم آب می چکید و نمی

شد داخل رفت.

-آوا اومد بیرون ندیدینش؟

الکس حوله رو محکمتر دور خودش پیچید و گفت:

-با نریمان تو استخرن.

-چی؟ تو استخر چه خبره؟

منتظر جوابمون نموند و ما رو کنار زد و سمت استخر رفت.

لباس های خیسمونو از روی زمین برداشتیم و به همدیگه نگاه کردیم.

همزمان گفتیم:

-هر کی زودتر بالا برسه.

قبل از اینکه شماره معکوسو بگیم داخل خونه دویدیم.

< تاوان خیانت:



#تاوان_خیانت3

#پارت_12

با قاشق هویج و کلم بروکلی های توی غذامو نامحسوس جدا کردم، زیر

چشمی به مامی نگاه کردم. وقتی سرشو پایین برد قاشقو توی بشقاب
نریمان خالی کردم.

از گوشه ی چشم نگاهم کرد که لبخند بزرگی تحویلش دادم و لب زدم:
-جبران می کنم.

به نشونه موافقت پلکی زد و عادی مشغول خوردن غذاش شد.
با لبخند چنگالمو توی پاستا فرو کردم و به الکس نگاه کردم. داشت با کلم
و ذرت هاش کشتی می گرفت و هی آه می کشید.
مامان همیشه هفته ای یه بار غذای کاملاً گیاهی درست می کرد تا بیشتر
سالم بمونیم.

نگاهم به الکس بیچاره بود که تو یه حرکت سریع چنگال شایان توی
ظرفش رفت و کلم هاش رو برداشت و خورد!
چشم و ابرویی براش اومدم که الکس هم با ابروهاش به نریمان اشاره
کرد.

-بچه ها غذاتونو بخورین.

با صدای ددی رادان دست از شیطنت برداشتیم و غدامونو خوردیم.
-نیما نگفت کی می رسه؟ فردا مراسم.

با صدای نریمان من و الکس همزمان به مامان نگاه کردیم.

-یعنی بابا نمی خواد بیاد جشن فارغ التحصیلیمون؟

-میاد عزیزم، قرار بود امروز برسه بلیط رو اشتباه گرفتن براش، با پرواز
بعدی میاد.

الکس سریع گفت:

-اگه بلیط گیرش نیاد چی؟
-نگران نباشید بچه ها، نیما خودشو می رسونه.
مامان حرف ددی رادانو تایید کرد و گفت:
-زودتر شامتونو تموم کنین بخوابین، فردا حسابی انرژی داشته باشید که
می خوایم بترکونیم.
با الکس و نریمان همزمان دستامونو بالا بردیم و گفتیم:
-هورا...

بقیه غذا رو به سرعت خوردیم و بلند شدیم. ظرف غدامونو برداشتیم و
توی سینک گذاشتیم.
شایان پشت سرمون بلند شد و گفت:
-من میزارم تو ماشین شما برید.
ازش تشکر کردیم و بالا رفتیم.

< تاوان خیانت:



#تاوان_خیانت3

#پارت_13

به راهروی اتاقمون که رسیدیم کس گفت:

برنامه فردا ظهر سر جاشه؟

با فکر بهش لبخندی روی لبم اومد و گفتم:

-اوف چه جورم، هماهنگم کردم.

الكس چشماش برقی زد و همزمان لب زدیم:

-تا فردا سوتی بی سوتی.

قهقهه ای زدیم و وارد اتاقمون شدیم.

یه بار دیگه به در سالن نگاه کردم. دست ددی رادان روی دستم نشست و

فشار آرومی داد.

-نگران نباش میرسہ عزیزم.

نگاهمو از در گفتم و صاف روی صندلی نشستم. الکس با استرس گفت:

-الان نوبت ارائه من و آدریانه.

عصبی گفتم:

-من آرائه نمیدم.

ددی رادان دست زیر چو نم گذاشت و سرمو بلند کرد. به چشمام نگاه کرد

و گفت:

-چند سال برای این لحظه زحمت کشیدین، افتخار ما شدین، حالا نمی

خواهی بزاری افتخار کنیم بهتون؟

سرمو بالا انداختم و گفتم:

-پس بابا نیما کو که افتخار کنه؟ همتون هستین بجز اون.
مامان از بغل الکس به طرفمون خم شد و گفت:
-اینجوری نگو آدریان، نیما تمام سعیشو کرد به موقع برسه.
-نکرد، وگرنه الان اینجا بود پیش شما، پیش من و الکس.
مجری روی سن از پشت میکروفون گفت:
-دعوت می کنیم از آدریان و الکساندرا مجد دو دانش آموزی که موفق به
کسب رتبه اول کسب و کار الکترونیک شدند.
همه شروع کردن به دست زدن. ددی دستشو پشت کمرم گذاشت و
گفت:

-بلند بشید بچه ها.

-نه...

حرفم بین صدای نریمان گم شد.
-بلند شید جوجوها تا خودم نبردمتون بالا.
الکس سریع بلند شد و دستمو گرفت و کشید.
عصبی نگاهش کردم اما بی توجه به نگاه هام سمت پله های سن رفت.
از پله ها بالا رفتیم، مجری یکی از معلم هامون بود که اشاره کرد پشت
میزی که روش میکروفون نصب بود، بایستیم.
الکس نگاهی بهم انداخت وقتی دید چیزی نمیگم خودش شروع کرد.

< تاوان خیانت:





#تاوان_خیانت3

#پارت_14

-سلام، من الکسم. همراه برادرم آدریان و معلم خوبمون موفق به نوشتن برنامه بازی سازی هوشمند شدیم.

مجری دست زد و همراهش بقیه دانش آموز و خانواده هاشون شروع کردن به دست زدن.

-آدریان جان شما حرفی نداری؟

نگاهم از روی صورت منتظر رادان و بعد مامان و نریمان و شایان گذشت. خانواده ما عجیب بود ولی من عاشق کل اعضای خانوادم بودم، دلم می خواست نیما اینجا بود و منو این بالا می دید.

نفس عمیقی کشید و بلند گفتم:

-سلام من آدریان مجد هستم.

لب پایینمو با زبونم تر کردم.

با باز شدن در سالن نگاهم بالا اومد، قلبم با شدت می کوبید. لحظه ها انگار برام کش اومده بودن تا اینکه در کامل باز شد و اومد! خودش بود! باورم نمی شد تونسته بود به موقع برسه.

چشماش توی چشمام قفل شدن و لبخندی زد.
با ضربه ی پای الکس که زیر میز بهم زد لبخندی زدم و گفتم:
-من و الکس عاشق بازی کامپیوتری هستیم، اگه می تونستیم از زیر نظر
خانوادمون دَر بریم تا پونزده ساعت هم در روز بازی می کردیم.
صدای خنده ی ریزی توی جمعیت پیچید.
-انقدر بازی کردیم تا اینکه به این فکر افتادیم چرا خودمون بازی نسازیم.
الکس سری تکون داد و بلند گفت:
-و ما تونستیم.
ادامه دادم:
-البته باید از معلم هامونم تشکر کنیم بابت کمک توی این راه.
الکس اضافه کرد:
-و از آقای گیلبرت که ما رو از کلاس بیرون می نداخت و ما بیشتر می
تونستیم روی برنامهون کار کنیم.
صدای خنده ی حضار دوباره بلند شد و همراهش برامون دست زدن.
با خوشحالی به دست زدن نیما و بعد رادان و آوا و نریمان و شایان نگاه
کردم. توی نگاه همشون افتخار بود.
سخنرانی تموم شد و مدرک هامون رو گرفتیم.
با دو پله ها رو پایین رفتیم و همراه الکس سمت نیما دویدیم.
بابا جفتمونو توی بغلش کشید و گفت:
-کوچولوهای من چقدر بزرگ شدن.
الکس با خنده گفت:

-حالا آتیش های بزرگتری می سوزونیم.